گفت‌وگوی «جوان» با یکی از نیروهای اطلاعات-عملیات لشکر ۲۵ کربلا پیرامون عملیات والفجر ۶ در اسفند ۱۳۶۲

مسیر تردد سپاه سوم عراق را در عمق خاک دشمن سد کردیم

■ علیرضا محمدی

چند نفر از ما تا به حال نام «عملیات والفجر ۶» را شنیده‌ایم یا می‌دانیم در کدام منطقه و با چه هدفی انجام گرفته بود؟ در طول دفاع مقدس، عملیات متعددی وجود دارند که بنا به دلایل مختلف، کمتر به آنها پرداخته شده است. عملیات والفجر ۶ هم یکی از آنهاست. عملیاتی که یک روز قبل از شروع خیبر آغاز شد و اصلاً انجام گرفته بود تا با سد کردن راه سپاه سوم عراق، انجام عملیات خیبر را تسهیل کند. در والفجر ۶ تعدادی از نیروهای لشکر ۲۵ کربلا در گمنامی و مظلومیت به شهادت رسیدند تا همرزمان‌شان در عملیات خیبر حماسه آفرینی کنند. در حالی که ۳۹ سال پیش در چنین روزهایی والفجر ۶ در حال انجام بود، در گفت‌وگو با سردار مسلم حبیب‌نیا از نیروهای با سابقه اطلاعات عملیات لشکر ۲۵ کربلا به بررسی این عملیات پرداخته‌ایم.

لشکر ۲۵ کربلا به فرماندهی سردار قربانی نقش اصلی را در عملیات والفجر ۶ ایفا کرد

چطور طرح عملیات والفجر ۶ آن هم قبل از عملیات بزرگ خیبر شکل گرفت؟

زمانی که مقدمات عملیات خیبر در جنوب انجام می‌گرفت، تعدادی از لشکرهای سپاه در جبهه غرب حضور داشتند. لشکر ما هم در منطقه میانی میمک و سومار بود. اواخر بهمن ۱۳۶۲ به ما گفتند به جنوب برویم. ابتدا قرار بود در عملیات خیبر شرکت کنیم اما وقتی به دهلران رسیدیم، گفتند همان‌جا توقف کنید. بعد برادر شمخانی آمد و با فرمانده لشکر ۲۵ کربلا و معاون اطلاعات و عملیات لشکر صحبت کرد و گفت باید در همین منطقه بمانید و عملیاتی انجام دهید. دلیلش هم این بود که تعدادی از نیروهای اطلاعات- شناسایی عملیات خیبر اسیر شده بودند و امکان لو رفتن عملیات بود. بنابراین فرماندهان به این نتیجه رسیدند که باید یکی از لشکرهای سپاه در منطقه دهلران عملیات انجام دهد و با نفوذ به داخل خاک عراق، از آمدن نیروهای سپاه سوم دشمن به منطقه عملیاتی خیبر جلوگیری کند. برای این منظور لشکر ما انتخاب شده بود.

پس طرح این عملیات به صورت ناگهانی بود؟

می‌توان گفت همین طور است. در دفاع مقدس پیش می‌آمد در شرایط خاص، تصمیم‌های خاص گرفته می‌شد. ما باید از ۲۴ بهمن کار شناسایی عملیات را انجام می‌دادیم و پیش از شروع عملیات خیبر وارد عمل می‌شدیم. زمان کمی داشتیم، ولی برای ما نیروهای اطلاعاتی، همین زمان کم هم کافی بود تا بتوانیم یکسری شناسایی‌ها انجام دهیم.

می‌توانید یک ترتیب زمانی برای انجام عملیات والفجر ۶ ارائه دهید؟

۲۲ بهمن ۶۲ لشکر ۲۵ کربلا از سومار حرکت کرد. ۲۳ بهمن به دهلران رسیدیم و در عقبه خط مرزی آنجا که دست بچه‌های ژاندارمری بود رفتیم و چادر زدیم. همین جا بود که آقای شمخانی مأموریت را به ما ابلاغ کرد و ما هم از روز ۲۴ بهمن کار شناسایی را آغاز کردیم. من عادتم بود که می‌گفتم سه شب برای شناسایی کافی است و روز چهارم و پنجم دیگر اضافه است. به همین ترتیب هم طی سه شب شناسایی‌ها را انجام دادیم و با سایر مقدماتی که باید برای عملیات فراهم می‌شد، نهایتاً شامگاه یکم اسفند یا به عبارتی بامداد دوم اسفند عملیات را شروع کردیم و تا دهم اسفندماه هم عملیات ما ادامه داشت.

اگر اجازه دهید نکته‌ای را قبل از ادامه بحث مطرح کنم. در تاریخ جنگ آمده است شناسایی همین عملیات خیبر ماه‌ها زمان برده بود، چطور شما سه شب را کافی می‌دانستید؟

نسبت به منطقه‌ای که قرار بود عملیات انجام شود کار شناسایی هم فرق می‌کرد. همین منطقه عملیاتی خیبر را که شما مثال آوردید، اوایل سال ۶۲ قرار بود عملیاتی آنجا انجام دهیم که بنا به هر دلیلی لغو شد. ما خودمان آنجا کار شناسایی انجام داده بودیم. خب از خط ما یا به عبارتی از خشکی ما تا خشکی دشمن کیلومترها راه بود. آنجا به دلیل شرایط جغرافیایی و آبگرفتگی هور و... پاسگاه‌های دشمن به صورت پراکنده و جزیره‌ای بودند. همین‌ها باعث می‌شد کار شناسایی طول بکشد. مثلاً ما فقط ۲۴ ساعت زمان نیاز داشتیم تا خودمان را به خط دشمن برسانیم. شب اول شناسایی کیلومترها می‌رفتیم و صبح نشده خودمان را به جای امنی می‌رساندیم تا آنجا مخفی شویم و منتظر تاریکی هوا بمانیم. شب بعد که ۲۴ ساعت از شروع حرکت‌مان گذشته بود، مجدد به سمت خط دشمن می‌رفتیم، اما منطقه عملیاتی که در دهلران پیش‌رو داشتیم، این شرایط را نداشت. بنابراین در همان چند شب شناسایی، آنچه مورد نیاز فرماندهان برای شروع عملیات بود را شناسایی کردیم.

چه مشکلاتی یا مسائلی پیش‌روی عملیات والفجر ۶ قرار داشت؟

همان طور که گفته شد، این عملیات قرار بود کمک کننده عملیات خیبر باشد. به نوعی ما باید خودمان را فدا می‌کردیم تا سپاه سوم عراق نتواند آنطور که باید به کمک نیروهای‌شان که درگیر خیبر بودند، بروند. بنابراین در اینجا عملیات خیبر اصل بود و توجه و امکانات به سمت این عملیات روانه می‌شد. به این ترتیب ما در عملیات والفجر ۶ از پشتیبانی نیروهای خودی بهره‌ای نداشتیم. به عنوان مثال در همه عملیات‌ها توپخانه سپاه یا توپخانه ارتش که به ما مأمور می‌شد، از بچه‌های عمل کننده پشتیبانی می‌کردند، ولی ما در این عملیات چنین پشتیبانی نداشتیم. لشکر ما تنها بود و جناح چپ و راست هم نداشت. یعنی اگر در عملیات مختلف چند لشکر کنار هم قرار می‌گرفتند و جناحین یکدیگر را پوشش می‌دادند، در عملیات والفجر ۶ اینطور نبود. ما تنها بودیم و برای جبران این موضوع باید یک منطقه به عرض ۲۰ کیلومتر را پوشش می‌دادیم. مشکل بعدی از همین جا رقم می‌خورد. معمولاً حد خط لشکرها در عملیات مختلف پنج یا شش کیلومتر بود، اما چون لشکر ما به تنهایی وارد عملیات والفجر ۶ می‌شد، باید یک منطقه به عرض ۲۰ کیلومتر را پوشش می‌داد. عمق منطقه عملیاتی هم بسیار زیاد بود. در پنج محوری که شناسایی کرده بودیم و گردان‌های ما باید از این محورها وارد عمل می‌شدند، بین ۱۵ الی ۲۰ کیلومتر راه داشتیم تا خودمان را به خط دشمن برسانیم. نیاز بود تا پنج جاده برای تأمین و پشتیبانی از منطقه عملیاتی ایجاد شود. زدن جاده هم امکانات مهندسی می‌خواست که با فرصت کمی که در اختیار داشتیم، این کار امکانپذیر نبود.

به رغم مشکلاتی که ذکر کردید، روند عملیات چطور پیش رفت؟

ما مجبور بودیم نیروها را کیلومترها پیاده ببریم و بعد وقتی نیرو از نفس افتاده بود، همان شب به خط دشمن بزنیم و وارد عمل شویم. خود من به عنوان یکی از نیروهای اطلاعاتی که محورها را شناسایی کرده بودیم، هدایت یکی از گردان‌ها را برعهده داشتم. یکم اسفند بچه‌ها را تا چهار کیلومتری نیروهای دشمن، پیاده بردیم. از آنجا به بعد امکان دیده شدن یا شنیده شدن نیروهای خودی توسط دشمن وجود داشت. تقریباً ۱۰ کیلومتری هم راه رفته بودیم. بعد همان جا توقف کردیم و بچه‌ها نمازشان را خواندند و استراحتی کردند. دوباره که در تاریکی هوا حرکت کردیم، به یک کیلومتری خط دشمن رسیدیم. همین جا معبر باز شد و در محورهای دیگر بچه‌ها معابر خودشان را باز کردند و در هماهنگی که صورت گرفت، بامداد روز دوم اسفندماه عملیات شروع شد. به رغم خستگی نیروها و مشکلاتی که وجود داشت، همان شب خط دشمن را گرفتیم و آنجا مستقر شدیم. مرکز منطقه عملیاتی ما چیلات بود. رو به رو هم پاسگاه چیلات عراق در داخل خاک خودش قرار داشت. سمت غرب منطقه شهر علی شرقی و علی غربی عراق قرار داشت.

گرفتن نوار مرزی در منطقه دهلران خودش یک هدف برای عملیات است، اما شما گفتید اصلی‌ترین هدف این عملیات سد کردن راه سپاه سوم عراق بود.

ما در این عملیات باید دو هدف را که لازم و ملزوم هم بودند تأمین می‌کردیم. ابتدا باید خط دشمن را می‌شکستیم و روی نوار مرزی خودمان که تا آن مقطع دست دشمن بود مستقر می‌شدیم. بعد با روشنایی هوا مقابل پاتک‌های دشمن ایستادگی می‌کردیم. جاده آسفالته شمال به جنوب عراق دو کیلومتر تا جایی که ما مستقر بودیم فاصله داشت. ما باید شب که از راه می‌رسید، یک یا دو گردان از نیروها را برمی‌داشتیم و طبق شناسایی‌هایی که انجام داده بودیم، از بین نیروهای دشمن عبور می‌دادیم و خودمان را پشت جاده آسفالته می‌رساندیم و به نیروهای دشمن که از جاده عبور می‌کردند حمله می‌کردیم. به نظرم پنج شب این کار تکرار شد. دو گردان از نیروها را برمی‌داشتیم و به عمق می‌رفتیم و جاده را می‌بستیم. نیروهای دشمن که از سپاه سوم عراق بودند، داخل اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها با خیال راحت به سمت منطقه عملیاتی خیبر می‌رفتند که ما به آنها حمله می‌کردیم و همگی را به آتش می‌کشیدیم. یا ایفاها و کامیونت‌هایی را که لجستیک بعثی‌ها بودند از بین می‌بردیم. در این چند شب عملیات، خیلی به نیروها و ادوات دشمن روی این جاده لطمه وارد شد.

امکان استقرار کامل روی جاده وجود نداشت؟

نه، به هیچ عنوان نمی‌شد چند ساعت بیشتر جاده را مسدود کرد. هیچ خاکریزی آنجا وجود نداشت. آن طرف جاده آسفالته یک دشت صافی بود. مثل فکه که همه آن شن‌زار است، اینجا هم چنین جغرافیایی داشت. صرفاً در تاریکی شب می‌شد رفت و ساعتی جاده را مسدود کرد و به دشمن ضربه‌ای زد و بازگشت. نوار مرزی که دو تیپ ما مستقر بودند (لشکر ۲۵ کربلا سه تیپ داشت که بنا به نیاز، صرفاً دو تیپ در والفجر ۶ شرکت کرده بودند) روی بلندی قرار داشت. آنجا می‌شد پدافند کرد و مقابل پاتک‌های دشمن که معمولاً با روشنایی هوا شروع می‌شد، ایستادگی کرد.

> ما باید شب که از راه می‌رسید، یک یا دو گردان از نیروها را برمی‌داشتیم و طبق شناسایی‌هایی که انجام داده بودیم، از بین نیروهای دشمن عبور می‌کردیم و خودمان را به پشت جاده آسفالته می‌رساندیم. آنجا به نیروهای دشمن که از جاده عبور می‌کردند حمله می‌کردیم

پس شما روزها باید مقابل پاتک‌های دشمن می‌ایستادید و شب‌ها هم گردان‌ها را به عمق می‌بردید و روی جاده آسفالته به دشمن ضربه می‌زدید؟

بله، ترکیبی از عملیات منظم و نامنظم بود. بخش منظم عملیات گرفتن نوار مرزی و ایستادگی مقابل پاتک‌های دشمن بود. بخش نامنظم هم بردن یک یا دو گردان از نیروها به عمق دو کیلومتری دشمن و عبور از واحدهای‌شان و سپس استقرار در جاده و زدن ماشین‌ها و نیروهای سپاه سوم عراق بود. این عملیات ایذایی خطرات زیادی داشت. امکان داشت این دو گردان نیرو که به جاده می‌زدند، راه بازگشت‌شان سد شود و به محاصره دشمن بیفتند، اما به هر حال این مهم انجام گرفت و عملیات با موفقیت پیش رفت.

چه زمانی عملیات والفجر ۶ به اتمام رسید؟

به نظرم دهم یا یازدهم اسفند بود که به ما دستور بازگشت دادند. خب هدف ما از این عملیات کمک به عملیات خیبر بود. وقتی خیبر از تب و تاب افتاد، ماندن ما در این منطقه هم توجیه نداشت. بنابراین عملیات به اتمام رسید و بازگشتیم.

چرا روی همان خط مرزی نماندید؟ گفتید که این خط مرزی برای ما بود و عراق آنجا را اشغال کرده بود؟

در این نوار مرزی که عموماً در ارتفاعات قرار داشت، سمت ما پرتگاه بود و سمت دشمن سطح هموار بیشتری داشت. عراق در دو کیلومتری این نوار مرزی یک جاده آسفالته زده بود و استقرار و جابه‌جایی نیروهای آنها در اینجا راحت‌تر صورت می‌گرفت. در حالی که نیروهای ما به دلیل وجود همان پرتگاه‌ها و شکل جغرافیایی منطقه که عرض کردم، نمی‌توانستند به این راحتی مستقر شوند. استقرار در این نوار مرزی برای ما توجیه نظامی نداشت. به اصطلاح می‌گفتند نیرو خور است. یعنی اگر قرار بود ما آنجا مستقر شویم، باید چند تیپ و لشکر آنجا مستقر می‌شدند و در جایی که توجیه نظامی چندانی نداشت، نیروهای زیادی زمینگیر می‌شدند.

به نظر شما نتایج به دست آمده در عملیات والفجر ۶ قابل قبول بود؟

ما آن مأموریت و هدفی را که برای‌مان در نظر گرفته شده بود انجام دادیم. یعنی مقابل واحدهای سپاه سوم عراق ایستادیم و تلفات و خسارت زیادی به آنها زدیم. می‌توانم به جرئت بگویم اگر عملیات والفجر ۶ انجام نمی‌گرفت، به حتم عملیات خیبر یک سرنوشت دیگری پیدا می‌کرد و شاید همین جزایر مجنون که در خیبر تصرف شدند هم حفظ نمی‌شدند.

چه خاطره‌ای از این عملیات در ذهن‌تان ماندگار شده است؟

شب اول که ما برای شناسایی منطقه رفتیم، دشمن خط اول و دوم و سنگرهای کمین و میدان مین و تمهیداتش درست بود. بعضی جاها عمق میدان مین آنها به یک کیلومتر هم می‌رسید، اما سنگرهای کمینش خالی بودند. نیاز نمی‌دیدند آنجا کسی را مستقر کنند. استقرار اصلی در خط اول‌شان بود. ما برای شناسایی داخل این سنگرهای کمین شدیم و بعد جلوتر رفتیم و شناسایی‌ها را انجام دادیم. هوا که داشت روشن می‌شد، برگشتیم. دوباره به این سنگرهای کمین رسیدیم و وارد شیارهایی شدیم که در پناه آنها می‌توانستیم به عقب برگردیم. در واقع همان مسیر رفت را عیناً برگشتیم. از میدان مین هم همین طور عبور کردیم. اما گویا بر اثر بارندگی و جابه‌جایی خاک، مین‌ها هم جابه‌جا شده و زیر گل و لای مخفی مانده‌اند. در بازگشت شهید ناصر ابوالقاسمی از نیروهای اطلاعات روی مین والمری رفت. مین والمر تا روی سینه می‌آمد و منفجر می‌شد. ایشان آنجا به شدت زخمی شد و با کمک یکی از بچه‌ها، او را با مکافاتی جابه‌جا کردیم. تقریباً صد متری ناصر را به عقب آورده بودیم که روی دست ما تمام کرد و به شهادت رسید. ناصر رزمی‌کار بود و کونگ‌فو کار می‌کرد. لحظات آخر عمر زمینی‌اش ناخودآگاه با جفت پایش ضربه‌ای زد و از دستم افتاد. با خودمان کیسه خواب برده بودیم تا اگر مجبور شدیم، شب را در همان بیابان بگذرانیم. پیکر ناصر را در کیسه خواب خودش گذاشتیم. هفت الی هشت راه دیگر داشتیم تا پیکرش را برگردانیم و همین کار را هم انجام دادیم. یادم آمد ایشان چند ساعت قبل که برای شناسایی حرکت کردیم، گفت آقا مسلم به این مهتاب نگاه کن. گفتم خب چطور مگه؟ گفت شب که بخواهی من را ببینی باید به ماه نگاه کنی. ناصر خیلی شوخ طبع بود. گفتم یعنی پرواز می‌کنی؟ گفت حالا اگر خدا بخواهد. من به حساب شوخی‌اش گذاشتم، ولی چند ساعت بعد در شناسایی شهید شد. وقتی پیکرش در داخل کیسه مقابلم بود، به ماه نگاه و چهره او را در ذهنم مجسم کردم. ۳۹ سال پیش در چنین شب‌هایی بود.

جمعی از رزمندگان لشکر ۲۵ کربلا. در مرکز تصویر حاج حسین بصیر جانشین لشکر دیده می‌شود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۱۴

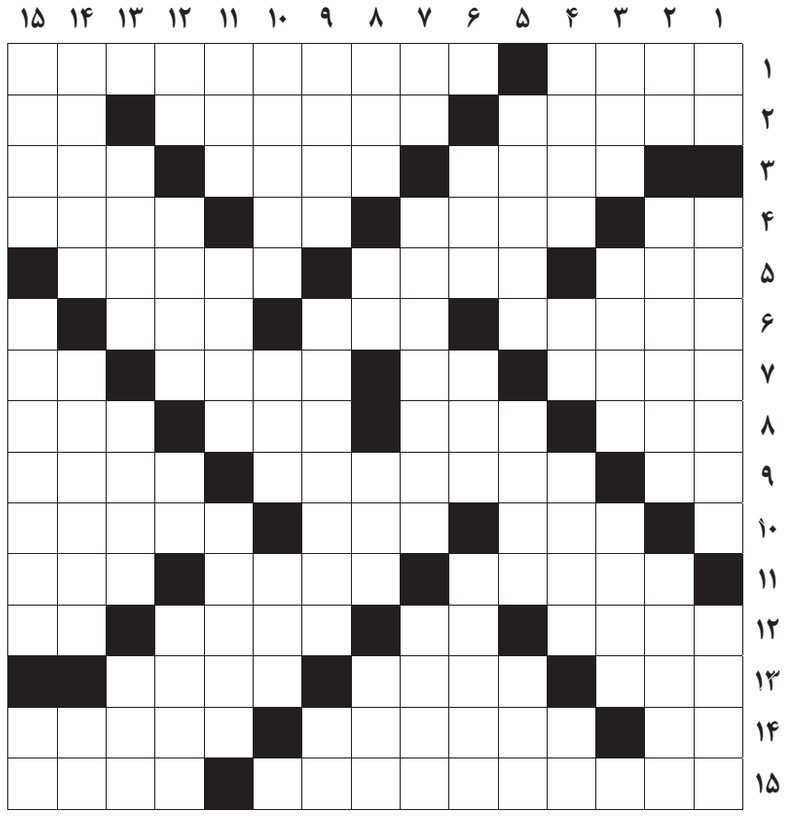

از راست به چپ

■ ۱- دستگاه عکسبرداری از بدن- فیزیک درمانی ■ ۲- از شهرهای استان کرمان- استان سه‌تکه- تو و میان چیزی ■ ۳- سوره‌ای که در آیه ۷۸ آن به پنج وقت نماز آمده است- از شهرهای عراق- سلطان جنگل ■ ۴- دشنام- پیشانی- کافی- برودت ■ ۵- امید و آرزو- استان شاعران نامی- ده‌هزار متر مربع ■ ۶- از نفس‌های انسانی- عدد سوره قدر- هست آذری ■ ۷- محل وعظ و خطابه- بز کوهی- قلب تاریخ است- بنابراین ■ ۸- نوعی برنج ایرانی- وسیله بازی و جنگی- فرمان و دستور- شهر بدون در و پیکر ■ ۹- ماه سرد- منظومه شمسی در این کهکشان قرار دارد- بزرگوار و بلند مرتبه ■ ۱۰- یک حرف و سه حرف- مزه ناخوشایند- خستگی ناپذیر ■ ۱۱- راز فاش‌شده- فریاد شادمانی- نام قدیم البرز ■ ۱۲- سیم گردن کلفت- تلخ- زدنی نارفیق- پهلوان ■ ۱۳- توانایی مالی- از گروه‌های غذایی- برکنار و به دور ■ ۱۴- حرف فقدان- زمان مربوط به رویدادی خاص- هراس ■ ۱۵- هنرپیشه سریال شوق پرواز- زینت مساجد

از بالا به پایین

■ ۱- بالای فرنگی- یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های انسان- کشور نیشکر ■ ۲- پسوند شباهت- از کشورهای آفریقا با مرکزیت بوجومبورا- موجود ریز ذره‌بینی ■ ۳- کرایه خانه- رشته‌کوه افغانستان- از اشکال هندسی ■ ۴- متضاد هست- شماره و عدد- از لوازم آرایشی بانوان- بنده و شما ■ ۵- حیوان شتر گاو پلنگ- اندیشیدن- گوسفند عربی ■ ۶- نظرات انتخاباتی- مظهر استواری در طبیعت- جمع ملح، به معنی نمک ■ ۷- بهترین وسیله برای بهبود کبودی‌ها- ورزشی مفید برای مبتلایان به دیسک کمر- رسم‌کننده ■ ۸- از رنگ‌های گرم- نوعی بیماری ریوی- رها و آزاد- منسوب به تب ■ ۹- از سایت‌های اینترنتی- ورزش در کنترل آن موثر است- تند میان‌تهی ■ ۱۰- ابزار نفوذ شیطان- علامت فعل استمراری- اهلی و دست‌آموز ■ ۱۱- درخت انگور- زمین لم یزرع- ریحان ■ ۱۲- رود فرانسوی- مرکز فرماندهی- فلز رسانا- پاره‌سنگ ترازو ■ ۱۳- جرقه آتش- واحدی در زمان- فلز موجود در خون ■ ۱۴- جسمی که از ترکیب شیمیایی دو یا چند مولکول به دست آمده و در صنعت داروسازی کاربرد دارد- موجب سنگدلی شخص می‌شود- بنده و شما ■ ۱۵- توان و قدرت- مهلت خواستن- شامل همه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۱					۸		
۷						۲		
۶					۲	۴		
				۵				
۴	۸	۹						
							۱	۴
		۵	۳					
							۸	۳
		۴	۱				۹	۶

۶	۹	۷	۸	۱	۲	۳	۵	۴
۲	۷	۸	۴	۵	۶	۱	۹	۳
۳	۴	۱	۹	۶	۲	۷	۸	۵
۴	۱	۲	۶	۸	۷	۵	۳	۹
۸	۵	۶	۱	۲	۳	۹	۴	۷
۷	۳	۹	۳	۴	۵	۶	۱	۸
۱	۸	۳	۳	۷	۹	۲	۶	۴
۹	۶	۴	۷	۳	۸	۳	۲	۱
۵	۲	۵	۱	۹	۴	۸	۷	۶

جدول کلمات متقاطع
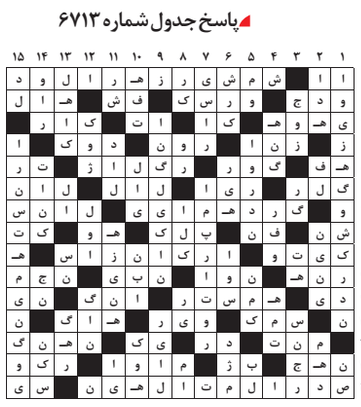
پاسخ جدول شماره ۶۷۱۳